**مجنون السا**

**لویی آراگون**

**لاهیجی، حمید**

قیس بن عامر النجدی شخصیت اصلی کتاب‏"مجنون السا" در واقع کسوتی دیگر از مجنون لیلی است که در اندلس‏ زندگی می‏کند و بدنبال رخدادهایی،پس از سرنگونی‏ غرناطه و تسخیر شهر بدست سپاهیان کاتولیک،به‏ کوهستان می‏گریزد و به غیب‏گویی و پیشگویی می‏پردازد.

از کشته شدن شاعری می‏گوید که بعدها ظهور خواهد کرد(فدریکو گارسیا لورکا).از دون ژوان و یوحنای‏ صلیبی و سرانجام از"السا"زنی که مجنون او را می‏ستاید و در واقع همان همسر شاعر،لویی آراگون است.

ناگفته نگذارم که در بند نخست شعر،سه مصراع‏ داخل گیومه‏""از لورکا است که در اینجا عینا ترجمه‏ آقای شاملو از این سه مصراع ذکر شده.

ح.ل.

«باران به دهانش می‏بارد»

چشمانش را باز بگذارید تا آنکه نگاهش خود محو شود

«نمی‏خواهم چهره‏اش را به دستمالی فروپوشند»

«تا به مرگی که در اوست خو کند»

و شما،اشباحی که از قعر زمان آمده‏اید

مرگش را پاس بدارید

هر ستاره اشکی است و آسمان شما را می‏نگرد

هزاران هزار در که در ابرها منجمد می‏شوند

هر آنچه بشر در کمال معرفت خویش برد

پرخاش او،سرودها و قهرمانانش

فراتر از این کالبد،در برابر دژخیمان

برپاست در غرناطه،امروز،رودرروی جنایت

و این دهان غایب،لورکا که کشته شده‏ست

جهان را به ناگاهان از سکوت می‏انبارد

و خشونت رو به جابارن می‏کند.

خدایا چه غریوی است شاعر به خون خفته را

آه،مرا به برادران بدوی‏ام چشم امیدی نبود

می‏دیدم،می‏دیدم پیامد را در به زانو درآمدن

وحشی را پیروز و سنگ گور را بر خود

آتش سرباران،کشیده تا کرانه‏های‏مان

فغان که همیشه با داد وستدی بیرحمانه

تقسیمی است بی‏زقفه از زمین

بین آنان،این‏جانیان،که پلنگان را هم از ایشان هراس است

و خنجری که با دستانشان لمس می‏کنند بر خود می‏لرزد

فغان که همیشه جنگ،کشمکش

منش شاهان و پیشانی‏های به سجده واداشته

و فرزند آن زن،که بیهوده‏زاده شد.

گند مزاران پریشان از هجوم ملخ

فغان که همیشه شکنجه‏گاه با گوشت آدمی در زیر چرخ

بت‏ها توجیه‏گران جاوید قتل عام‏ها

پرتاب شده بر جنازه‏ها،کفنی بافته از حرف

بند بر دهان و برای دستان،میخ

با اینهمه روزی خواهد آمد،روزی به رنگ تاریخ

روز پیروزی،روز نیمتاج‏های برگ بر پیشانی

روز شانه‏های برهنه که مردمان یکدیگر را دوست بدارند

روزی چون پرنده‏ای بر بلندترین شاخه‏ها

و آسان‏ترین چیز در جهان

جوانی عشق و چشمان یک گل‏1خواهد بود

و ژرف‏ترین عطرها،سپیدترین بامدادان

ونرمی بی‏پایانی که آغوش تو با آن در برم می‏گیرد

قلب من،در این دم اشک،به کجا ترکم می‏کنی؟

(1).در حقیقت:پروانش (Parenche) ،گیاهی از تیره شاهدانه هندی....(فرهنگ معین)

نشر شیوا منتشر می‏کند:

خانهء ابر و باد(رمان)نوشتهء:فرشته مولوی

دل فولاد(رمان)نوشتهء:منیرو روانی‏پور

محاق(رمان)نوشتهء:منصور کوشان

انسان طاقی نوشتهء:آلبر کامو ترجمهء مهبد ایرانی‏طلب

شیراز-قصر الدشت-اول پوستچی-کتاب اسفند تلفن 33020-36095